

وجوه کهن‌الگویی در شخصیت سردار



مهدی فدایی‌مهربانی

استادیار دانشگاه تهران

مدت‌هاست در گردهمایی‌های خیابانی شرکت می‌کنم؛ گاهی به‌عنوان حمایت‌گر و گاهی به‌عنوان مشاهده‌گر. هرکس در تشییع شهید سلیمانی شرکت کرده، تصدیق خواهد کرد که چنین سیل جمعیتی بی‌سابقه بود. حضور همه نوع افراد با هر سلیقه فکری و سیاسی عجیب بود. اما چرا سلیمانی چنین خروشی را ایجاد کرده؟ به زعم من، سلیمانی نمونه کهن‌الگویی است که ما را قادر می‌سازد فهمی از ناخودآگاه جمعی این جامعه داشته باشیم. ضمیر جمعی ایرانیان او را چون قهرمانی می‌داند که در افسانه‌ها و متون کهن خود یافته است. بی‌جهت نیست که او را رستم و مالک می‌خوانند. او ایده‌آل تایپ یا نمونه آرمانی شخصیتی است که ما در ضمیر ناخودآگاه خود همیشه در آرزوی بودن همچون اوییم و اکنون فقدان او به حزن جمعی بدل شده است. علت اینکه شهادت او نه تنها آنها که با او شباهت داشتند، بلکه خیل عظیمی از کسانی را محزون کرده که در ظاهر شباهتی با او ندارند، این است که او چنان زیست که یک انسان اصیل، یک نمونه کهن‌الگویی انسان، یک قهرمان، یک شخصیت متخلق، صادق و مخلص می‌زید.

چنین انسان کهن‌الگویی در سنت ما، بیش از هر جا در سرزمین عرفان، معنا و تعریف شده است. در عرفان کسی در سیاست عمومی و در عرصه اجتماع در قلوب مردم وارد می‌شود که ابتدا نفس خود را سیاست کند. به بیان امیرالمومنین «من ساس نفسه ادرك السياسة». غور در نفس خود و سیاست کردن آن، کار اهل سلوک است. به گفته شیخ قاسم طهرانی، نویسنده «القول الممتین فی تشییع شیخ اکبر» ما می‌دانیم که حاج قاسم از شاگردان سلوکی سیدکمال موسوی شیرازی بوده است و نقل است که ظاهراً با برخی شاگردان سلسله ملاحسینقلی همدانی و مرحوم انصاری همدانی در ارتباط بوده که هر دو از بزرگ‌ترین عرفای معاصر هستند. ولی به هر حال در دأب اهل سلوک «افشاء سر الربوبیه کفر» و این مسائل باید کنمان گردد. از اینجا به بعد نیازمند اهل تحقیق است که وجوه پنهان شخصیتی آن بزرگوار را بررسی کنند.

البته نشانه‌شناسی برخی رفتارهای حاج قاسم افشاگر همان دأب عرفانی است. ایشان به طریق مرحوم آیت‌الله بهجت وصیت کرده بودند روی سنگ مزارشان عناوین دنیایی ثبت نشود. یا در فیلم اخیراً منتشر شده، به‌هنگام تعریف از ایشان در یک مجلس دست روی صورت خود می‌گذارند و در خود فرو می‌روند. آخرین دست‌نوشته ایشان نیز مملو از تعابیر عرفانی است. ده‌ها مورد دیگر هست که از مجال این بیان کوتاه خارج است. به هر حال، او چنان زیست که ضمیر ناخودآگاه ما آن را می‌طلبد؛ حتی اگر در خودآگاه خود چنان زیست نکنیم. او همان الگوی آرمانی است که ما در ضمیر خود از نخبگان سیاسی‌مان انتظار داریم، اما آنها نیز ضرورتاً چنین نیستند. او همانی است که ما آرزوی بودن چون او را داریم اما عجلالتا توان و طاقت آن گونه بودن را نداریم. این حزن عمومی به زعم من یک حزن بنیادین است. کهن‌الگوها از آنجا که در ضمیر و ناخودآگاه حاضرند، تاثیر و قوت‌شان به حضور بیرونی آنها نیست. بنابراین همان گونه که قهرمانان کهن‌الگویی با مرگ‌شان در وجدان جمعی یک جامعه زنده‌تر می‌شوند، و این مرگ باشکوه مرحله تکامل تمام قهرمانان کهن‌الگویی است که در افسانه‌ها به اشکال مختلف بازتولید می‌شوند، سلیمانی نیز بخشی از تجلی و ظهور همان قهرمان کهن‌الگویی است که در ضمیر باقی است و اکنون زنده‌تر از همیشه است. کسانی که چنین قابلیت دارند، مردم خودبه‌خود به آنها جذب می‌شوند. به قول عطار:

ز حجاب اگر برآیی برسند خلق در تو

پس از آن دم اناالحق ز جهانیان برآید

این همان شور و خروش و محبوبیتی بود که حاج قاسم بدون اینکه ولع آن را داشته باشد آفرید؛ او زنده‌کننده صورت کهن‌الگویی انسان اصیل در ضمیر ناخودآگاه ما بود. عبارت‌ها را به بیانی از مستملی بخاری در «شرح التعریف لمذهب اهل التصوف» به پایان می‌رسانم:

«ابویزد بسطامی رحمه‌الله گوید: چهل سال روی به خلق آوردم و ایشان را به حق خواندم، کس مرا اجابت نکرد. روی از ایشان بگردانیدم و قصد حضرت کردم، همه را پیش از خویش آنجا یافتیم.»

امتناع بازگشت به «ماقبل شهادت»



محمد‌هادی محمودی

مدیر اندیشکده علم و سیاست فارسی

دولت‌های مختلف همواره در یک گفت‌وگوی طولانی مدت با یکدیگر هستند و این گفت‌وگو انحای مختلف دارد. یکی از انحای گفت‌وگو مذاکره، به‌معنای خاص لفظ است. وقتی آقای ظریف احتمال مذاکره را منتفی نمی‌داند، منظور او مذاکره رودررو است، به‌شکلی که طرفین مذاکره، همدیگر را به‌عنوان دولت قابل ائتلاف به رسمیت بشناسند. دولت قابل ائتلاف می‌تواند رقیب باشد اما نمی‌تواند دشمن باشد. اما وقتی در برابر دشمن قرار گرفتیم موقعیت، موقعیت مقابله و به نحوی موقعیت جنگ است، حال چه جنگ نظامی و اقتصادی، چه فرهنگی، در این وضع به‌هر حال طرفین همدیگر را دشمن شناخته‌اند.

آمریکا در سال‌های اخیر به‌صراحت نقش دشمن را ایفا کرده و امروز -هم در ماجرای ترور سردار سلیمانی هم موضوع معامله قرن و هم دیگر تهدیدهای علنی- خود را در برابر مردم ایران قرار داده است. بنابراین در حال حاضر ما در موقعیت جنگی هستیم و در چنین موقعیتی صحبت از آمادگی برای مذاکره با دشمن نامعقول و به نحوی نشان دهنده ضعف و انفعال است.

اما «مذاکره» طرحی است که دولت فعلی با آن رای آورده و به قدرت رسیده است. مذاکره کلیدی بود که آقای روحانی نشان داد و چکی بود که برای مردم کشید. مذاکره برای این دولت نه یک تاکتیک بلکه یک استراتژی است که نمی‌تواند به‌راحتی از آن برگردد، چرا که تغییر استراتژی شهادت بالایی می‌طلبد که در این دولت نیست. بنابراین دولت دو راه پیش‌رو دارد:

یا باید طرح خود یعنی استراتژی مذاکره را مختومه اعلام و اذعان کند که پروژه‌اش در سیاست خارجی شکست خورده و سیاست داخلی را بی‌وجه به سیاست خارجی پیوند زده و مهم‌ترین راه‌حلش در سیاست خارجی -که رفع تحریم‌ها از طریق مذاکره با آمریکا بود- با شکست مواجه شده است.

یا آنکه کاری را که مدعی است بلد است و برای آن بر سر کار آمده -یعنی مذاکره- همچنان ادامه دهد.

اما چرا مذاکره در این وضع، در خدمت نتایج یا تأمین‌کننده منافع نیست؟ گفته شد که مذاکره، استراتژی دولت است و به آسانی نمی‌تواند از آن صرف‌نظر کند. سوال از ماهیت مذاکره و فهم اقتضائات آن، پس از اتخاذ استراتژی و پس از آن و در جهت استخدام مذاکره به‌عنوان یک تاکتیک مطرح می‌شود اما چون خود مذاکره در این دولت به‌عنوان استراتژی اخذ شده راه طرح این مباحث نیز مسدود مانده است. مذاکره در مواقع لازم می‌تواند به‌عنوان یک «تاکتیک» قابل قبول و مورد استفاده قرار گیرد و جایی برای خود داشته باشد اما وقتی حیث استراتژیک پیدا کرده و اصالت یافت، فواید تاکتیکی خود را نیز فاقد خواهد شد. در شرایطی که جمهوری اسلامی در حال جنگ با دشمن است، دولت نباید خود را ذیل قواعد سیاسی و قواعد حقوقی فراملی -که دائماً در حال تحمیل شدن به کشور است- گرفتار کند، بلکه باید یک منطقه‌الفرار و یک دست‌باز برای خود فراهم کند. در این وضع با قبول مذاکره به‌عنوان یک تاکتیک، آسان‌تر می‌توان راجع به ماهیت آن گفت‌وگو کرد. آن وقت است که می‌توان گفت مانور موشکی هم به اجرای بهتر تاکتیک مذاکره کمک می‌کند یا اعتراضات عمومی و تحصن در مقابل سفارت انگلستان نیز می‌تواند به پیشرفت مذاکرات کمک کند. اما وقتی مذاکره به‌عنوان استراتژی پذیرفته شود، دیگر همه اقدامات سیاسی تابعی از مذاکرات خواهند شد. فی‌المثل یکی از دلخوری‌های تیم سیاست خارجی دولت در دوره مذاکرات بر سر برجام این بود که چرا کسی برای اقداماتش از دولت اجازه نمی‌گیرد. دولت مدعی بود استراتژی من مذاکره است و شما نیز بدون هماهنگی با من شهرک موشکی نشان داده‌اید و استراتژی من را زیر سوال برده‌اید. به‌زعم او هر اقدامی بدون هماهنگی قبلی ممکن است خلاف راهبرد مذاکراتی او باشد و برای ثبات در تصمیم‌گیری

همه اقدامات باید تابعی از آن استراتژی باشد. به این ترتیب قبل از هر چیز باید درباره «جایگاه مذاکره» بحث شود اما چنان که گفتیم، امروز برای این دولت و دستگاه سیاست خارجی آن، مذاکره یک تاکتیک نیست بلکه یک استراتژی است و به همین سبب فهم درستی از آن وجود ندارد و اصلاً متعرض فهم آن و کارکردهای آن نمی‌شوند.

پس از شهادت سردار سلیمانی مذاکره وضع جدیدی پیدا کرده است. اگر تا قبل از این در تحلیل‌های سیاسی میان اهل نظر و اهل سیاست اختلاف‌نظر وجود داشت و برخی مخالف وعده‌ای هم موافق آن بودند، پس از شهادت سردار سلیمانی دیگر حرف از مذاکره با آمریکا بسیار مهجور است. یک شخصیت ملی ترور شد و به‌دنبال آن یک تشییع ۲۵ میلیونی شکل گرفت و روحی جدید در کشور دمیده و اولویت‌بندی مردم دستخوش تغییر شد. از این‌رو در حال حاضر مذاکره با آمریکا به‌نحوی جریحه‌دار کردن ملی تلقی می‌شود. دیگر مذاکره با آمریکا حساب دودو تا چهارتای ساده نیست که سیاستمدار بخواهد محاسبه کند که نشستن بر سر یک میز با آمریکا چه نفع و ضرری دارد. در حال حاضر بحث از مذاکره با آمریکا جریحه‌دار کردن غرور ملی است.

تنها یک‌سال‌ونیم از عمر دولت باقی مانده است و به‌نظر، برای پایان کار زود هنگام آن، هم اراده‌هایی در داخل دولت وجود دارد و هم اراده‌هایی در بیرون و از جانب جریان‌های سیاسی. طبعاً آنها که در درون دولت هستند می‌خواهند از مسئولیت برخی اقدامات خود شانه خالی کنند و آنها که بیرون از دولت این طرح را پیگیری می‌کنند نیز به دنبال مخومه‌شدن این پرونده، یک‌بار برای همیشه هستند. در این شرایط شاید بتوان گفت که اظهارات آقای ظریف راجع به مذاکره و پاسخ تویتری ترامپ به او، بیش از آنکه در عرصه بین‌المللی اثرگذار باشد می‌تواند بر جایگاه دولت در داخل کشور اثر منفی بگذارد. در واقع اظهارات وزیر خارجه دانسته یا نادانسته بیش از هر چیز نقد دولت را تشدید می‌کند چه این قبیل اظهارات غرور ملی را جریحه‌دار کرده و زمینه‌ای هم برای ضربه‌زدن به دولت فراهم می‌آورد. این اظهارات همچنین مورد سوءاستفاده برخی رسانه‌ها قرار گرفت و با اصرار بر آن، فضا را دیکال‌تر خواهد شد. حسب آنچه در سیاست خارجی گفته شده، برای ما سه اصل عزت، حکمت و مصلحت مهم است و این گونه اظهارات، با عزت متناسب نیست. البته احتمالاً ملاحظات دیگری هم در این موضوع دخیل است. در تهدیدهای همیشگی آمریکا مبنی بر خروج از برجام و... هم فهم درستی از طرف دولت در کار نبود، با این حال شاید آن موارد قابل چشم‌پوشی می‌نمود، اما در مورد شهادت سردار سلیمانی یک اجماع ملی علیه آمریکا شکل گرفته است و امتداد آن خطا قابل اغماض نیست. اما این عدم درک موقعیت و نادیده گرفتن، اتفاق مهمی است که به‌تازگی رخ داده است. باید دانست هیچ‌گاه وضع به قبل از شهادت سردار سلیمانی بازمی‌گردد. البته باید در نظر داشت آقای ظریف در گفت‌وگو با یک نشریه اروپایی بود و ما از نگاه آنها متهم به اخلال و اقدامات خلاف عقلائیت عمومی روابط بین‌الملل هستیم. آقای ظریف احتمالاً می‌خواست ایران را از این اتهامات مبرا کرده و بگوید که حاضر به مذاکره‌ایم؛ اما شروطی داریم. می‌خواست نشان دهد ما همچنان آماده مذاکره هستیم و این آمریکاست که با مذاکره مخالفت و تقابل را از گفتار سیاسی خارج می‌کند. این گفت‌وگو خطاب به فارسی‌زبانان و مردم ما نبود، مصاحبه با یک روزنامه آلمانی و برای مخاطب اروپایی بود و لابد قرار بود ذهن آنها را جهت‌دهی کند. از این‌رو ممکن است در پس پاسخ تویتری فارسی ترامپ به مطالب غیرفارسی ظریف، برنامه‌ای رسانه‌ای برای تحت‌تاثیر قرار دادن سیاست داخلی کشور وجود داشته باشد تا با ایجاد دودستگی، فضای مثبت پس از شهادت سردار سلیمانی را خنثی کند. خصوصاً باید دانست به‌لحاظ عملی و وقوعی امکان مذاکره بسیار ضعیف است و دولت فعلی هم به‌خوبی واقف است که احتمال مذاکره با آمریکا تقریباً صفر است.